

## من کس دیگر است

درباره فیسبوک و سلطه

### کیانوش دل زنده

فیسبوک، شبکه ای در هم تنیده است برای سوئزکتیوه کردن جهان. برای آنکه شی زندگی امر واقعی را نادیده بینگاریم و در جهان مجازی، با استمداد از سرمایه، حتی کلبی مسلکی و بدبینی روشنفکرمانانه را که مدعی رسوا کردن واقعیت های سرمایه و نظام سلطه است، بدل به کالا کنیم. ولی چرا با وجود اینکه طبقه روشنفکر واقف است فیسبوک ابزار سلطه است باز در توسل جستن به آن ابایی ندارد؟ و چرا هیچ عاملیت دست جمعی برای رهایی دیده نمی شود؟ آیا فیس بوک ما را ابزار کرده است؟

یک کودک از همان مرحله نخستین ، زمانی که فرایند من شدن را در می نوردد زمانی که در مقابل دیگری می ایستد و خود را در آئینه برانداز می کند، دچار نوعی حس بزرگ بینی و پارانویبی خودشیفتگی می شود. در واقع نگاه به ایزه همواره مسلترم نوعی انتقال خود در دیگری است. سوژه زمانی می تواند خود را نظاره کند که در دیگری ببیند و با انتقال خود به دیگری بخشی از میل خود را تجسم بخشد. چرا که به روایت لاکان میل از آن

دیگری است. فیسبوک همان آئینه دوران کودکی است که میل خود - بزرگ بینی و دیگر بودگی را تجسم می کند. همان نگاهی که بیرون ایستاده و چشم را می خواهد ببیند. در فیسبوک ما همان ابژه هستیم و سعی می کنیم خودمان را در نگاه دیگران بسازیم و ببینیم. عکسها و مقالاتمان را برای دیگری می نویسم. مولف مرده است مهم آن است که خواننده چطور ما را در نگاه خود بپذیرد، فرایندی که در ادامه ما را شی زده می کند، تعلیقی که میان ابژه و سوژه می اندازد، بخوانیم (آپوخه غده صنوبری)، که از خودبیگانگی را در دل خود لحاظ می کند، همان تنها معیار پسندیده شدن و مطلوب بودن مان در نگاه دیگری زمانی مشخص می شود که ما را لایک کنند. طوری بنویسم که بیشتر مورد توجه باشیم طوری بنویسم که نمادین باشیم طوری که بتوانند ما را بخوانند بتوانیم به زبان آنها خود را نشانه گذاری کنیم. مثالی که در سکسوالیته می توان جويا شد: از دست رفتن کنترل سوژه، پس از خنده، یا حرکتی که نشان از رضایت ابژه می دهد، به زبانی ساده هنگامی فرد ارضا می شود که رضایت دیگری را در قالب لبخند، ... مشاهده کند.

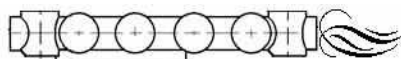
صادق است که در جهان پسایدئولوژیک، ایدئولوژی ها بر پایه ی فاصله درونی عمل می کنند و این فاصله را صفحه شخصی من ایفا می کند. من وجودی من هر چقدر هم سعی کند نمی تواند خودش را با ابژه عینی که در مقابل دیگری یکی است همسان کند. یک پسمانده وجود دارد. پسمانده ای که موجب کشش من می شود. پسمانده یا امر جا مانده ای که استراگون و ولادیمیر را در انتظار گودو نگه می دارد در حالی که قرار نیست اصلا گودو بیاید و ما هم می دانیم که گودو نمی آید. ما می دانیم که فیسبوک نماد سلطه است و می خواهد امیال ما را نماد گذاری کند تا براساس یک منطق بازاریابی روی ما سرمایه گذاری کند. کلبی مسلکی که سوژه خودش را با تمسک به آن می آفریند، رسمیت می دهد و لیکن در جایگاه ابژه، سوژه زدایی می کند، بسان صنعت پورن، مخاطب صرفا ابژه است و تمام قدرت تخیل و خیالش از او گرفته می شود، شاید این دستگاه هژمونیک را بتوان دقیق تر مشاهده کرد، زمانی که مانیتور بین ما و مخاطب تعلیق می گذارد، (که در واقع ذهن را از تن جدا می کند و در دیگری جا می گذارد) زمانی که جایگاه سوژه جابه جا می شود و زمانی که بر سازندگی در دیگری قوت می یابد، تماما سرمایه داری منطق از خود بیگانگی را رصد می کند.

اگر زبان در کاربرد هر روزه و متعارفش براساس چنین فاصله ای استوار است، هنر در نامتعارف بودنش در کاربرد غیر قراردادی واژگان و چیزها ارتباط دیگرگون می آفریند و دوری ما را از اصل و ذات ارتباط تا حدودی جبران می کند. پس برای رهایی از بندگی باید دشمن مردم بود. فیسبوک می خواهد خیلی ساده به ما بگوید شما دیگر به جان نیازی ندارید همان تن برایتان کفایت می کند. کیف بردن از هیچ و به طوری متورم که مجبور باشیم تا آخر عمر خود را بدان بیاویزیم و به چیزی جز آن فکر نکنیم و میل نورزیم. دیگر دانستن عامل حرکت ما نیست، ما نیاز به یک کنش جمعی داریم. کنشی که مرکز هستی و آن ابژه ی گم شده را پیدا کند و به ما بگوید همه چیز فریب است. که باید روی درخت نشست و فاصله گذاری کرد و با ریاکاری گفت: نه برای نزدیکی با خدا برای بهتر دیدن مردم! در حالی که این فاصله گذاری همان تجسم کردن خود در نگاه دیگری بزرگ (منطق سرمایه داری) است که همه چیز را ساده و سطحی و کلیشه ای می کند. و همه چیز را برای همه قابل وصول تر و دست یافتنی تر؛ سوژه این تعلیق ها را دوست دارد چون آن ها را موانع و تشریفات می پندارد که این توهم را می آورد آن طرف میل واقعی دیده نمی شود. به اشتراک گذاشتن اخبار روز مادران، زندانیان و لاس زدن ها و ابراز احساسات در فیسبوک، موجب پراتیک انقلابی و تحول اجتماعی نمی شود. و فاجعه آمیزتر پیامد این رویه است: شیخ والای ایدئولوژی، مادیت زدایی از منطق سرمایه است، همانطور که هگل در نوشته های خود در دوره ینا به وضوح تشخیص داده است، سرمایه نمی تواند کار عینی را ادغام کند، بلکه نخست باید آن را از شکل عینی اش منتزع کند. کالاهایی که برای خرید لایک ها خود را به دیگری می فروشند و ابزاری می شوند برای بی خاصیتی تبدیل به هیچ؛ هیچی که باید در نگاه خود باشی دریابیش. باید سوژه بود نه ابژه.

فیسبوک نقش تلی اسکرین را در رمان ۱۹۸۴ جورج اورول ایفا کرده با این تفاوت که ما مختار و با علاقه به جلویش می رویم و خود را به نمایش می گذاریم. پیش بینی اورول آنجا اشتباه از آب در میاید که اسمیت امروز قرن ۲۱ خودش با میل خود به فیسبوک می رود و خودش را به نمایش می گذارد و با انتشار حداکثری و ترویج مفاهیم انتزاعی و دقیق آنها را از روح انداخته و کلیشه ای می کند و هرکس را می تواند با بالا بردن معیار و رئوس، به عنوان مثال جنس زن، یا عواطف عاشقانه و بازگویی راز های شخصی پر مخاطب کند. می خواهد ما را به عنوان

شی تعریف کند. به اینکه هویتمان را در دیگری تعریف کنیم ، دیگری که می گوید من هیچ هستم و شما من را شاه و ارباب کردید. اینجا کیفیت سوژه مهم نیست، تختی است که هر چقدر سبک تر و لوده تر باشی راحت تر بالای دست ها می رود. ما در زمانه ای زندگی می کنیم که فرمان سوپر آگو به نحوی طعن آمیز دچار معنا باختگی شده است؛ به اصطلاح خود را حقیر می کنند یک جور شکست نفسی نوعی معنا باختگی ایدئولوژیک. چیزی که من با تاسی از اسلاوی ژیزک در ارباب توتالیتیر متجسم می کنم (من ذاتا چیزی نیستم؛ من ارباب نیستم من چیزی جز تجسم اراده مردم نیستم) ولی تنها کسی به عنوان مردم تجسد می یابد که ارباب را باز آفرینی کند. در پایان شاید بی راه نباشد بدانیم آنچه که به حساب می آید اطاعت ظاهری است نه درونی؛ فیس بوک چه بدانیم و چه ندانیم هدفش را دنبال می کند، رسالت او رساندن پیام به مقصد است و این همان شیخ والای ایدئولوژی است: بی تفاوتی (اینکه اهمیت نمی دهم). فیس بوک می داند که یک سایت است یک تعلیق مجازی، ولی با جان دل هم پذیرفته است که راز بقای آدمِ احمق آن است که همیشه یک نفر احمق تر از خودش را بیابد تا تحسینش کند. هر چقدر احمق تر مقبول تر .

بنابراین آیا می خواهید یک خرابکار باشید؟ صادقانه عمل کنید تا سیستم مجبور شود پشت به شعارهای خود کند، تا ظاهر منسجم ایدئولوژیکش واژگون گردد. ایدئولوژی به روایت ژیزک نباید خودش را جدی بگیرد، زمانی که منطق فیس بوک جدی گرفته شود شما یک خطر به حساب می آید. روزی طاعون را هم می توان سوغات برد.



[www.mindmotor.info](http://www.mindmotor.info)